فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام شماره ۱۱و۱۲ - پاییز و زمستان ۷۹

۸۴۷۷۸

مبانی روش شناسی و ساختار نظریه‌های علمی اقتصاد اسلامی

• دکتر حسین عیوضلو*

چکیده: در این مقاله، هر گونه اظهار نظر دربارهٔ روش شناسی اقتصاد اسلامی، منوط به موضعگیری دربارهٔ علت وجودی اقتصاد اسلامی در مقایسه با علم اقتصاد مرسوم دانسته شده است. و برای تبیین آن، دو فرضیه دربارهٔ آمیختگی گزاره‌های علمی اقتصاد با احکام و داوریهای ارزشی، و نیز اثر پذیری علم اقتصاد از فلسفه و جهان بینی حاکم، بررسی شده است. در ادامه، به این سؤال پاسخ داده شده، که اقتصاد اسلامی در چه محورهایی قابل گسترش است؟ براین اساس، انواع نظریه‌های اقتصاد اسلامی شناسایی شده است، که هر یک از این نظریه‌ها می‌توانند از ویژگیها و معیارهای گزاره‌های علمی تبعیت کنند. در پایان مقاله، مسئلهٔ اصلی اقتصاد اسلامی، ارائهٔ الگوی تغییر دانسته شده است.

واژه‌های کلیدی: ۱. معرفت‌شناسی اقتصاد اسلامی ۲. روش‌شناسی اقتصاد اسلامی ۳. نظریه‌های علمی اقتصاد اسلامی، ۴. الگوی‌های تغییر

* عضو هیئت علمی ومدیر گروه اقتصاد اسلامی دانشکدهٔ معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق علیه‌السلام

مقدمه:

اظهار نظر دربارهٔ روش شناسی اقتصاد اسلامی، به طور منطقی، مستلزم موضعگیری معتبر در برابر سؤالهای زیر است:

سؤال اول: در برابر علم اقتصاد جا افتاده و مرسوم، سخن گفتن از اقتصاد اسلامی مبتنی بر چه استدلالی است؟ به عبارت دیگر، « علت وجودی» (Raison d' Etre) اقتصاد اسلامی چیست؟ و از این لحاظ، وجه تمایز آن با اقتصاد مرسوم از چه جنبه است؟

سؤال دوم: به طور کلی، اقتصاد اسلامی در چه محورهایی قابل تعمیم است؟ و رسالت اصلی اقتصاددان اسلامی چیست؟

پاسخی برای سؤال اول

پاسخ به سؤال اول، منوط به تعریف جایگاه اقتصاد اسلامی در اندیشه‌های متعارف اقتصادی است. تعریف جایگاه و علت وجودی اقتصاد اسلامی زمانی میسر است، که به این واقعیت توجه شود که وظیفهٔ اقتصاددان صرفاً به شناسایی قوانین ثابت و جهان شمول میان متغیرهای اقتصادی محدود نمی‌شود، بلکه، اغلب نظرهایه‌های اقتصادی به تبیین رفتار مطلوب اقتصادی در چارچوب نظام ارزشی پذیرفته شده در جامعه مورد بحث پرداخته‌اند، و از آنجا که این نظریه‌ها عموماً در نظام ارزشی سرمایه‌داری طراحی گردیده‌اند مبانی ثابت ارزشی این نظریه‌ها با این استدلال که به طور عام مورد قبول افراد جامعه می‌باشند، «مفروض» و «داده» تلقی گردیده‌اند و لذا اقتصاددانان نیازی به یادآوری این مبانی احساس نمی‌کردند. بر همین اساس این ذهنیت در میان پژوهشگران اقتصادی بوجود آمده است که علم اقتصاد همانند علم فیزیک و هر علم طبیعی، وظیفهٔ توصیف پدیده‌ها، تبیین روابط اقتصادی و پیش بینی روند حرکت متغیرهای اقتصادی را بر عهده دارد، و به دنبال کشف قوانین ثابت اقتصادی است. به بیان دیگر، براساس اندیشهٔ مسلط در ادبیات علم اقتصاد، گزاره‌های این علم از عبارتهای «وصفی» (Positive or Descriptive) تشکیل شده است، و عبارتهای «ارزشی» و «هنجاری» (Normative) ، در این علم جایگاهی ندارند.[1]

این دیدگاه غالب و جا افتاده را می‌توان براساس دو فرضیه ذیل، نقد و بررسی کرد:

فرضیهٔ ۱: هر یک از نظریه‌های اقتصادی، احکام ارزشی ویژه‌ای را مفروض گرفته‌اند؛ به طوری که در بسیاری از گزاره‌های علمی اقتصادی، جدا ساختن پایه‌ها و احکام ارزشی از گزاره‌های توصیفی ممکن نیست.

علم اقتصاد به عنوان یک علم اجتماعی، از آنجا که با مطالعهٔ پدیده‌ها و رفتارهای اقتصادی در جوامع مختلف سر و کار دارد، آکنده از داوریهای ارزشی است. این داوریها، در ابعاد و وجوه مختلف ذیل قابل شناسایی می‌باشند.[۲]

الف: انتخاب موضوعی که باید دنبال شود:

انتخاب موضوع مورد مطالعه برای یک پژوهشگر اقتصادی، هر چه باشد، او را از مطالعهٔ موضوعات دیگر باز می‌دارد. به همین جهت، استناد به یک نظریه و کار پژوهشی براساس آن، وی را از پژوهش براساس نظریهٔ دیگر باز می‌دارد. به همین جهت، تاریخ علم اقتصاد مؤید این حقیقت است که این علم همانند هر علم اجتماعی، در مقاطع مختلف تاریخ در چارچوب نظریه‌های محدودی گسترش یافته است. انتخاب این نظریه‌ها، براساس میزان اعتبار نسبی و سازگاری آنها با ذهنیات و باورهای محققان آن علم است، و در هر مقطعی نظریه‌های معینی مقبولیت می‌یابند.

بسیاری از متفکران اجتماعی، به این نکته مهم اشاره داشته‌اند. لوسین گلدمن در کتاب، *فلسفه و علوم انسانی*، به این جنبه توجه داشته و معتقد است: (گلدمن، ۱۳۵۷، ص ۴۹)

«امروزه درک دقیق و مؤثر واقعیت فیزیکی، به ارزشها و منابع هیچ کدام از طبقات اجتماعی آسیب نمی‌رساند. و لذا، نارسایی درک عینیت در کار یک دانشمند فیزیک، فقط به کمبودهای شخصیتی او بر می‌گردد. در حالی که در علوم انسانی، این گونه نیست... در علم فیزیک، وحدتی در ارزش داوریهای مربوط به تحقیق وجود دارد. ولی در علوم انسانی، در آغاز کار پیش از شروع کردن به تحقیق، با نگرشهای کاملاً متفاوتی رو به رو می‌شویم. به همین سبب، در زمینهٔ مسائل اجتماعی، عینیت از یک مسئلهٔ ساده و فردی فراتر می‌رود. محقق علوم انسانی در اول کار، مقولات ذهنی ناآشکاری را می‌پذیرد که او را از درک بخش مهمی از واقعیت باز می‌دارد.... و برخورد ارزشی محقق با واقعیتها، باعث می‌شود که مسائل اجتماعی را نتواند به طور عینی بفهمد.»

با این همه، باید توجه داشت اگر چه پژوهشگر علوم اجتماعی حداقل در سطح نظری سعی می‌کند با موضع بیطرفانه به بررسی مسائل اجتماعی بپردازد، اما این مهم همواره عملی نیست. ماکس وبر می‌گوید (گلدمن، ۱۳۵۷، ص۵۱):

«اگر علم منطقاً نمی‌تواند ارزش داوریها را انکار یا تصدیق کند، در مقابل از نابود کردن این داوریها از تحقیقات علوم انسانی عاجز است.»

جون رابینسون معتقد است (رابینسون، ۱۳۵۸، صص۳۱-۳۲):

« در علوم اجتماعی، تجربهٔ آزمایشگاهی ممکن نیست. و لذا پژوهشگر اجتماعی ناچار است به تفسیر ظاهر امور متکی باشد. و هر تفسیری هم، با داوری ارزشی همراه است. و از آنجا که ذهن بررسی کننده لزوماً آغشته با عواطف اخلاقی است، داوریها نیز با پیشداوری آلوده است. راه خروج از این بن بست، به دور ریختن پیشداوری و طرح مسئله به صورت عینی محض نیست.»

رابینسون، ادامه می‌دهد(رابینسون، ۱۳۵۸، ص ۲۲):

« هر کس می‌گوید: باور کنید من هیچ گونه تعصبی ندارم، سعی می‌کند یا خود را فریب دهد یا شما را»

وی اضافه می‌کند (رابینسون، ۱۳۵۸، ص ۱۹):

« پسندیده نیست بکوشیم، وانمود کنیم می‌توانیم بدون دخالت دادن ارزش‌های اخلاقی، دربارهٔ مسائل بشری سخن بگوییم یا بیندیشیم.»

ب- انتخاب متغیرها و فرضیات

واقعیت اقتصادی، در زمان و مکان تغییرات زیادی می‌یابد. به دیگر سخن، واقعیت اقتصادی تحت تأثیر متغیرهای زیادی قرار دارد. با بهره‌گیری از رگرسیونهای چند متغیره و تکنیکهای مرتبط با آن، حتی بدون پشتوانهٔ نظری می‌توان رابطهٔ بین متیغرها را نشان داد. اما با روشهای تجربی و بدون راهنمای نظری قوی، نمی‌توان به نتایجی کلی دربارهٔ علل و معلولها، و مسیر پدیده‌های اقتصادی دست یافت.

یکی از تفاوتهای اساسی میان پدیده‌های طبیعی و پدیده‌های اجتماعی، آن است که در تشکیل رفتارها و پدیده‌های اجتماعی، عوامل گوناگونی دخیل است. اما عوامل اثر گذار در پدیده‌های طبیعی، بسیار مشخص و محدود است. به عنوان مثال، سبزی برگ درخت در اثر نور

خورشید یا منبسط شدن سیمهای مسی تیرهای انتقال برق در اثر حرارت خورشید، هـر کـدام پدیدهٔ طبیعی به شمار می‌روند، که هر یک علت مشخص و ثابتی دارند. اما پدیده‌ای نظیر تـورم در یک کشور، معلول صدها عامل و فعالیت اختیاری انسانها در آن کشور اسـت. بـه طـور کلـی، پدیدهٔ اجتماعی ـ و اقتصادی ـ در اثر تصمیم فردی یا گروهی افراد جامعه به وجود می‌آید. هـر یک از این تصمیمها، خود معلول عوامل مختلف کمی و کیفی است. بدیهی است، برخی از ایـن عوامل تأثیر بیشتری در پدیده دارند، و بعضی دیگر نیز تأثیرشان کمتر است. بـه عبـارت دیگـر، برخی از این عوامل، علل قریب و برخی دیگر علل بعید می‌باشـند. قضـاوت دربـارهٔ اینکـه کـدام عامل علت قریب، و کدام یک علت بعید است، خود نیازمند یک راهنمای نظـری قـوی اسـت. و این دیدگاه نظری، لزوماً از تجربه حاصل نمی‌شود. به همین جهت، انتخاب متغیرها و عوامل اثـر گذار و دسته بندی آنها، از فرهنگ، عقاید و علاقه‌های پژوهشگر نیز اثر می‌پذیرد.

ج:انتخاب روش

هر روش تحقیقی در زمینه‌های نظری یـا تجربـی، خـود متـأثر از دیـدگـاه معرفت‌شناسـی ویژه‌ای است که آن نیز خود حاکی از برداشت خاصی از جهان است و بـه شـیوه‌های ویـژه‌ای از توجه به موضوع عنایت دارد. به عنوان مثال روشهای کمی به مفاهیمی که بخوبی قابل تعریـف، و به آسانی و با هزینهٔ کم قابل اندازه گیری است، اهمیت می‌دهنـد. چنیـن روشـهایی در علـوم اجتماعی و بیش از همه در علم اقتصاد، گسترش بیشتری یافته است. مسائل و مفاهیمی کـه در این چار چوب می‌گنجند، به بهای فدا کردن مسائل و مفاهیم دیگر، بیـش از بقیـه مـورد توجـه کارشناسان قرار می‌گیرند.

مطالعهٔ تاریخ علم، خود گواه آن است که در هر یک از مقاطع تاریخی براساس برداشتی کـه از جهان و قوانین آن وجود داشته، روشهای تحقیق معمول شده است. به عنوان مثال، کپلـر بـه تبعیت از اصل سادگی طبیعت، متعقد بود فرضیه‌ای صادق اسـت، کـه نظـم ریـاضی نهفتـه در معلولها را نشان دهد و در قالب عبارات بیان کند (برت، ۱۳۷۴، ص ۵۶). گالیله متـأثر از همیـن دیدگاه، معتقد بود که شیء محسوس باید به عناصری تحویل شـود، کـه نسـبت کمـی بـا هـم داشته باشند(برت، ۱۳۷۴،صص ۷۰-۷۲). در اثر تسلط این دیدگاهها، بررسی چگونگی و تبییـن پدیده‌ها، جایگزین تحلیل حوادث در قالب حرکت از قوه به فعل در فلسـفهٔ مدرسـی ارسـطویی می‌گردد. (برت، ۱۳۷۴، صص۸۵-۹۰). در طرف دیگر، هانری مور به جهت گرایش دینـی الـهی

خود، این عقیده را بیان می‌دارد که « همهٔ پدیده‌های جهان را نمی‌توان تحلیل مکانیکی کرد»، بلکه باید از یک جوهر مباین با ماده (روح) یا موجود مجرد مدد گرفت. (برت، ۱۳۷۴، ص ۱۲۹).

د: انتخاب اهداف و وسایل

برخی مفاهیم مهم در اقتصاد فقط وقتی معنا پیدا می‌کند. که هدف یا غایتی در نظر گرفته شود. به عنوان مثال، تعریف کالا در اقتصاد متعارف، مبتنی بر این مفهوم است که تولید آن، در جهت رفع نیاز و ایجاد مطلوبیت و رضایت باشد. به عبارت دیگر، دارای فایده باشد. براساس چارچوب ارزشی اقتصاد متعارف، کالایی مطلوب واقع شده و دارای فایده است، که برای آن تقاضای مؤثر وجود داشته باشد. یعنی، مردم حاضر باشند در قبال آن، پول پرداخت کنند. به بیان دیگر، نظریهٔ تقاضا در اقتصاد، کاملاً به تعریف مفهوم «ارزش» بستگی دارد. و بر این اساس، نظریهٔ مطلوبیت پایهٔ اصلی نظریهٔ تقاضا را تشکیل می‌دهد.

بدیهی است چنین دیدگاه ارزشی براساس مکتب حاکم در هر جامعه، از هر جامعه به جامعه‌ای دیگر متفاوت است.

تنوع دیدگاهها در خصوص تفسیر پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی، از این حقیقت ناشی می‌شود که هر نوع تصمیم گیری در امور اقتصادی به طور خاص، و امور اجتماعی به طور عام، بر اساس هدف تصمیم گیرنده شکل می‌گیرد. به طورکلی، یکی از تفاوتهای اساسی میان پدیده‌های اجتماعی و طبیعی، در آن است که موضوع مطالعهٔ علوم انسانی و اجتماعی، انسانها می‌باشند. به بیان آلن راین: (راین، ۱۳۶۷، ص ۱۶۳).

> « فیلسوفان یونانی از قبیل ارسطو که مدافع تفسیرهای غایی و هدفدار بودند، آدمیانی ساده لوح نبودند، زیرا حقیقتی است بدیهی که فقط آدمیانند که می‌توانند بگویند هدف و عزمشان در کارها چیست. پدیدارهای طبیعی دیگر، چنین رفتار هدفمدارانه‌ای ندارند.»

با توجه به آنچه گذشت. به جهت ماهیت ویژهٔ پدیده‌های اقتصادی به عنوان پدیده‌های اجتماعی، دربارهٔ رفتارها و پدیده‌های اقتصادی حتی با حفظ ایده‌آل بیطرفی اخلاقی در بررسی مسائل اقتصادی، نمی‌توان اثرپذیری رفتارها و پدیده‌های اقتصادی از عوامل ارزشی و کیفی را نادیده گرفت، علاوه بر این، هر پژوهشگر اقتصادی در جامعهٔ معینی مطالعه می‌کند. به همین

جهت، هر نظریهٔ اقتصادی در چار چوب نظام ارزشی آن جامعه مطرح است و تعمیم آن به جوامع دیگر، همواره صحیح نیست. به عنوان مثال، گزاره‌های علمی ذیل، آمیخته با نظام ارزشی مفروضی می‌باشند؛ اگر چه نظریه پردازان عادت ندارند که همواره مفروضات و نظام ارزشی خود را تصریح نمایند:

گزارهٔ اول: مطلوبیت هر فرد، تابعی از مقدار کالاها، خدمات مصرفی و میزان فراغت او است.

گزارهٔ دوم: هر فرد، بهترین داور دربارهٔ رفاه شخصی خود محسوب می‌شود.

گزاره سوم: اگر نرخ رشد جمعیت سریعتر از نرخ رشد«GNP» رشد کند، جامعه بر جسب درآمد واقعی سرانه فقیرتر می‌گردد.

گزارهٔ چهارم: ارزش یک کالا، بر حسب مقدار تقاضای آن تعیین می‌شود.

گزارهٔ پنجم: مصرف هر فرد با افزایش درآمد او افزایش می‌یابد؛ هر چند درصد افزایش آن، نزولی است.

هر فرد اقتصاد خوانده‌ای به خوبی اذعان دارد که گزاره‌های فوق، به عنوان ارکان اصلی نظریه‌های اقتصادی متعارف به حساب می‌آیند. به نظر می‌رسد که هر یک، واقعیتی را توضیح می‌دهند. و از آنجا که به طریق استقرایی در اکثر موارد قابل تصدیق هستند، به عنوان« داوریهای ارزشی»(Value judgments) که «پذیرش عام» (Widely Acceptable) دارند، مشهورند. به عنوان نمونه، دو گزارهٔ اول، اساس اقتصاد رفاه پارتویی را تشکیل می‌دهند. برخی از اقتصاددانان از جمله اقتصاددانان رفاه پارتویی، چنین اعتقاد دارند که یک داوری ارزشی «غیر قابل بحث و مناقشه» (Non Controversial) از یک سری واقعیتهای عینی و حقایق بدیهی حاصل شده است. مروری بر دیگر نظریه‌های اقتصادی در این زمینه، نشانگر آن است که چنین ادعایی، در همهٔ نظامهای ارزشی و جوامع ، قابل تطبیق و کاربرد نیست. دیگر اقتصاددانان در عمل به این نتیجه رسیده‌اند که چنانچه این گونه داوریها – دوگزارهٔ اول – براساس مکانیزم بازار به طور گسترده موضوع انتخاب آزاد تولید کنندگان و مصرف کنندگان واقع شوند، عوارض و هزینه‌های اجتماعی قابل توجهی نظیر آلودگی هوا و پیدایش موقعیتهای انحصاری را به دنبال خواهند داشت. از سوی دیگر، اجرای سیاستهای اقتصادی نظیر: آموزش اجباری، بیمه‌های ملی اجباری، مالیات بر توتون، سیگار و الکل، شیر رایانه‌ای و راه‌اندازی کتابخانه‌های عمومی و پارکهای ملی، همگی مثالهای واضحی به شمار می‌روند، که از برخی داوریهای ارزشی به طور

گسترده مورد قبول در جوامع مختلف حکایت می‌کنند، و با دو داوری یاد شده مطابقت ندارند.(Nath, 1973, pp.12-13;I bid, 1979, pp.8-10, 127-128).

گزارهٔ سوم, نیز با اینکه یک گزارهٔ اثباتی به نظر می‌رسد، اما ارزیابی آن منوط به تعریف «GNP»، ثروت و فقر در جامعه است. و چنانچه تعریف آنها در جامعه عوض شود، این حکم تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

به همین ترتیب، داوری یا گزارهٔ چهارم، کاملاً منوط به تعریف ارزش در جامعه است.

داوری پنجم نیز هر چند اشاره به بیان به طور واقعیت به طور گسترده مورد قبول در جوامع مختلف دارد، اما چنانچه در یک جامعه سطح مصرف فرد تابع سطح مصرف دیگر افراد جامعه تعریف شود، مصرف فرد بعد از سطح مشخصی بشدت کاهش خواهد یافت.

بنابراین، شایسته است هر پژوهشگر اقتصادی کاملاً به واقعیت رفتارهای عینی اقتصادی توجه داشته باشد، و سعی کند تا میزان و نحوهٔ اثرپذیری واقعیت‌های عینی از ارزشها و باورهای جامعه‌را شناسایی و وصف کند تا براساس آن، قادر به توصیه‌های سیاستی در جهت تحقق الگوی ایده‌ال شود. به بیان خلاصه، ارزش داوریها به طور ذاتی، در قضایای علم اقتصاد دخیلند و اقتصاددان نمی‌تواند از آنها دوری کند. و لذا، مهم است که هر نظریه پرداز، ارزش داوریهای خود را اعلام کند.

فرضیهٔ ۲: الگوهای ایده‌آل اقتصادی در بستر فلسفه و جهان بینی حاکم بر علوم جدید

بویژه علوم اجتماعی، در عصر نوزایی (رنسانس) و در چارچوب الگوی ایده‌آل مکتب اقتصادی سرمایه‌داری متولد شده و تکامل یافته است. به همین جهت، علم اقتصاد اسلامی نیز در بستر مناسبی از فلسفه و جهان بینی اسلامی قابل رشد ونمو است.

علوم اجتماعی، زاییدهٔ فلسفه و بینش جدیدی است که از دوران نوزایی (رنسانس) در غرب مطرح شده، و در طی قرون هفدهم و هجدهم میلادی تکامل یافته است. ویژگی اندیشهٔ اجتماعی این است، که در بستر فلسفه و جهان بینی حاکم در هر جامعه شکل می‌گیرد، کامل می‌گردد و با تغییر فلسفهٔ حاکم تغییر می‌کند. فلسفهٔ حاکم در دورهٔ رنسانس، عموماً به سه محور اساسی: مذهب اصالت طبیعت، فرهنگ اومانیسم و تفکر نامینالیسم، استوار بود.

۱: مذهب اصالت طبیعت

اندیشهٔ حاکم در دوران رنسانس، براساس استقلال «انسان» و «طبیعت» از «خداوند»، مبتنی است. این مذهب، بر این باور است که انسان و طبیعت بعد از خلقت، وجود مستقل

یافته‌اند. هنر خداوند به عنوان معمار بازنشسته Retiered Architect) این بوده است که قانونمندیهای ثابت و لایتغیری در نهاد طبیعت – و انسان به عنوان جزئی از آن – قرار داده است که موجبات بقا و دوام آن را فراهم می‌سازد. بر این مبنا، « علم » به معنای شناسایی و تبیین این «قوانین» است. به این جهت، «الگوی علوم طبیعی» تنها الگویی است که ارزش علمی دارد. به این نگرش و دیدگاه، «مذهب اصالت طبیعت» گفته می‌شود.

ژولین فروند می‌نویسد: (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۱۱):

« در معرفت شناسی، هر نظریه‌ای که به بهانهٔ اینکه جز الگوی علوم طبیعی الگوی دیگری از علم وجود ندارد، ویژگی علوم انسانی را نفی می‌کند، «مذهب اصالت طبیعت» نامیده می‌شود.»

۲: فرهنگ اومانیسم

فرهنگ حاکم در دوران نوزایی، فرهنگ «اومانیسم» (Humanism) است. اومانیستها بر آن بودند که هویت و استقلال روحی انسان را که در عصر کلاسیک دارا بود و در قرون وسطی از دست داده بود، دیگر بار به او برگردانند. و آن، همان روح «آزادی» بود، که ادعای خودمختاری و خود رهبری (Autonomy) آدمی را توجیه می‌کرد و به او اجازه می‌داد تا در حالی که خود را گرفتار طبیعت و تاریخ می‌دید، به دنبال قابلیتی باشد که بتواند طبیعت و تاریخ را قلمرو حکومت خود بسازد و بر آن مسلط شود.

آزادی مورد نظر اومانیستها، عبارت بود از اختیاری که بتوانند آن را در طبیعت و جامعه اعمال نمایند. این آزادی، در مقابل تفکر پذیرفته شده در قرون وسطی بود که براساس آن امپراتوری کلیسا و اصول فئودالیه، نگهبانان نظم حاکم بر جهان تلقی می‌شدند و انسان مجبور به پذیرش صرف بود، چنان پذیرشی، که کمترین تغییری در آن ممکن نبود (صانع‌پور، ۱۳۷۸، صص ۱۷- ۲۳).

۳. تفکر نامینالیسم

مشرب «نامینالیسم» یا «اصالت وجه تسمیه» (Nominalism) بر این عقیده مبتنی است که مفاهیم، اصالتی جز وجود ذهنی ندارند و اختراع ذهنها می‌باشند. در تفکر نامینالیستی،

معرفت عبارت است از کوششهای فعالانهٔ ذهن، برای ارائهٔ توضیح هر چه قانع کننده‌تری از پدیدارها، از طریق سازمان دادن مفاهیم و فرضیه‌ها. آزادی و تساهل (Tolerance) را، از نتایج تبعی تفکر نامینالیستی دانسته‌اند؛ چرا که این تفکر الزاماً به رقابت بین افراد – اهل علم و تحقیق – برای ارائه مفاهیم و فرضیه‌های جدید و بهتر منجر می‌شود. بر اساس این نگرش هیچ کس نمی‌تواند مدعی شود که کلید دار مخزن حقایق است. جریان جستجوی معرفت، همانند مسابقه‌ای پایان ناپذیر است، که همه با شأن و منزلت برابر می‌توانند در آن شرکت کنند،(غنی نژاد، ۱۳۷۶، صص ۲۳ –۲۵).

در واکنش به این مبانی فلسفی، به پیروی از الگوی علوم طبیعی و در پرتو فرهنگ اومانیسم و تفکر نامینالیسم که زمینه‌های شناخت مسائل اجتماعی را از طریق عقل و تجربه به وجود می‌آورد، بتدریج در قرن هجدهم‌میلادی، زمزمهٔ استقلال و جدایی علوم اجتماعی از فلسفه واخلاق آغاز شد. این امر، به این قضیه منجر شد که:

« پدیده‌های اجتماعی، ویژگیهای منظمی دارند. و قانون حاکم بر رفتار اجتماعی ، همانند قانونمندی حاکم بر جهان ماده و طبیعت است.»

متفکران اقتصادی نیز که اقتصاد را هم مرز میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی می‌دانستند، به این نتیجه رسیدند که (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۱):

«فعالیتهای انسان در زمینه‌های تولید، توزیع و مصرف، تابع قوانین طبیعی است.»

آدام اسمیت به عنوان پدر علم اقتصاد، با روش «انضمام و استنتاج» با انضمام نتایج به دست آمده از نظریات متفکران قبل از خود و با ارائه منظم و منسجم این نتایج در قالبهای مشخص و مرتبط عینی وحسی، تئوریهای منسجم اقتصادی را بنیان گذارد. آدام اسمیت توانست با پیوندی که بین سه مبنا و مفهوم اساسی: «فرد»، برگرفته از فرهنگ اومانیسم، «آزادی»، برگرفته از تفکر نامینالیسم و «مکانیسم بازار» که خود بیانی از نقش «قوانین طبیعی» بود، ایدهٔ اصلی اقتصاد را به شرح زیر ارائه کند:

«آزادی افراد در جستجوی نفع شخصی در شرایط معینی (مکانیسم بازار)، منجر به نفع تمام افراد و کل جامعه می‌گردد.»

این گزاره، قضیهٔ اساسی علم اقتصاد است. «تئوری تعادل عمومی» والراس، و در دو دههٔ اخیر تحقیقات ارو و دبرو (Arrow& Debreu) در اثبات این نکته بوده است که چنانچه واحدهای اقتصادی تحت شرایط مفروض نظیر اطلاعات کامل عمل نمایند، نتیجهٔ دنبال روی از

منافع شخصی به هر ج و مرج منتهی نمی‌شود؛ بلکه حاصل این تصمیمات خودخواهانه و مستقل افراد، اعم از مصرف کننده و تولید کننده، حاکمیت قیمتهای تعادلی و نظم اقتصادی در جامعه خواهد بود.

به این ترتیب ملاحظه می‌گردد که این نظریه‌ها در واقع با هدف اثبات سازگاری منافع فرد و جامعه در چارچوب نظام ارزشی اقتصاد سرمایه‌داری تدوین گردیده‌اند.

علل وجودی اقتصاد اسلامی

چنانچه ملاحظه گردید، تحولات نظری بعد از دورهٔ رنسانس، چارچوب، نظام فلسفی و جهان بینی ویژه‌ای به تاریخ اندیشه حاکم نمود؛ به طوری که علم اقتصاد نیز از این تحول مستثنی نبود. حال، نوبت بررسی این مسئله است که آیا علم اقتصاد با این پیشینهٔ فلسفی و چارچوب نظری، می‌تواند در جامعهٔ اسلامی تطبیق داده شود؟ چنانچه مبانی و علل وجودی الگوی مطلوب اقتصاد مرسوم با چارچوب ارزشی و نظام فلسفی اسلامی تطبیق نداشته باشد، در آن صورت به طور منطقی این مبانی اسلامی چنانچه به صورت باور درآیند، رفتارهای عینی دیگری را نتیجه خواهند داد که موضوع مطالعه علم اقتصاد اسلامی خواهد بود. تفاوت جوهری میان مبانی فلسفی یاد شده و مبانی فلسفی اسلامی، واضح است. براساس فلسفهٔ اسلامی، خداوند برخلاف نقش انفعالی که معمار بازنشسته مکتب دئیسم دارا بود، کاملاً فعال است و هدایت پس از خلقت را نیز بر عهده دارد. به عبارت دیگر، خداوند در عین حال که «خالق» است، «رب» نیز به شمار می‌رود. این دو اصل، از اصول اساسی جهان بینی اسلامی‌اند که در الگوی ایده‌آل اقتصاد اسلامی، به عنوان دو اصل حاکم، نقش تعیین کننده دارند. آیات زیادی از *قرآن* نظیر: «الا له الخلق و الامر تبارک الله رب العالمین»(اعراف / ۵۴)، «یدبرالامر من السماء (سجده/۵) و «ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» (طه/۵۰) بر این حقیقت گواهی دارند.

بر پایهٔ این دو اصل، مالکیت اموال از آن خداست. و به جهت نقش ربوبی، خداوند حق دارد که حدود تصرف مشروع در اموال را نیز خود تعیین کند: «المال مال الله جعله و دائع عند خلقه»(مال از آن خداست و خداوند آن را به عنوان امانت و ودیعه در اختیار بندگانش قرار داده است) (الوسائل، ج۱۲، ص۳۴۰؛ تفسیر عیاشی، ج۲، ص۱۳).

فلسفهٔ اقتصاد اسلامی بر اساس اصل هدفداری آفرینش در خلقت انسان و جهان، و اصل خلافت، جانشینی و مسئولیت پذیری او شکل می‌گیرد. از دیدگاه اسلامی، انسان مرکز ثقل

آفرینش و اشرف مخلوقات است. آفرینش، مقدمه‌ای برای به فعالیت درآوردن قوای نهفتهٔ انسانهاست. این مسیر تکاملی و هدفمدار، بر اساس چارچوب ثابت شریعت و گرایشهای اکثری مکتب اسلام تعیین می‌گردد. بنابراین، حذف رابطه خداوند و انسان، و اعطای استقلال کامل به انسان، در این مکتب مورد تأیید نیست. در واقع، شکوفایی استعدادها و حرکت تکاملی انسان و جامعه برای تحقق الگوی ایده‌آل اقتصاد اسلامی، فقط درصورت حاکمیت اصول ثابت شریعت اسلامی، اعم از اصول تکوینی – نظیر: اصل ربوبیت خداوند، اصل مالکیت الله، اصل هدفداری آفرینش، اصل خلافت و جانشینی انسانها، و اصل عدالت تکوینی- و اصول تشریعی – از قبیل : اصل مالکیت اعتباری انسانها، اصل حرمت اکل مال به باطل، اصل تبعیت نماء از اصل یا اصل ثبات مالکیت، و اصل لاضرر – قابل تحقق است و حاصل آن، حیات طیبهٔ انسانها و جامعهٔ اسلامی است، (عیوضلو،۱۳۷۸، صص ۹۱ – ۱۱۱)؛ وگرنه، نتیجهٔ امر، هلاکت و نابودی انسانها درجامعه است: « یا ایها الذین آمنوا لاتأکلو اموالکم بینکم بالباطل إلا أن تکون تجارة عن تراض منکم و لا تقتلوا انفسکم».

از سوی دیگر، منشأ تشکیل معرفت در اقتصاد اسلامی، نمی‌تواند صرفاً عقلی باشد، و به طور مستقل از وحی تعریف شود. از دیدگاه اسلامی، عقل در چار چوب و در پرتو فیض ربانی وحی شکوفا می‌شود و به تعالی می‌رسد. در عین حال عقل و ذهن در امر تنظیم حیات طبیعی و تصرف در جهان طبیعت، نقشی فعالانه ایفا می‌کنند. (عیوضلو، بی تا، شمارهٔ ۷۹، صص ۷۰-۷۴ ؛ صانع‌پور، ۱۳۷۸،صص ۱۸۱ – ۲۰۱).

بنا بر آنچه گذشت، مبانی فلسفی اقتصاد اسلامی بر پایهٔ محوریت انسان با حفظ رابطهٔ خدا ← انسان (نفی اومانیسم مطلق)، اصل ربوبیت(نفی دئیسم)، اصل هدفداری آفرینش، و اصل خلافت و مسئولیت‌پذیری انسان در چارچوب اصول ثابت شریعت تعریف می‌شود. به همین جهت، برای انسان نمی‌توان آزادی و اختیار مطلق قائل شد، و در نظریه‌پردازی صرفاً به« وجه تسمیه» (Nominalism) اصالت داد؛ بلکه در مواردی که از طریق شریعت تصریح شده است – هر چند می‌توان درخصوص علل و فلسفهٔ احکام و مبانی شریعت نظریهٔ عقلی مطرح کرد ـ نمی‌توان آن احکام مصرح را نفی نمود. البته، در موارد زیادی که در بخش بعدی مقاله اشاره خواهد شد، امکان به کارگیری شیوهٔ تفکر نامینالیستی و فرضیه گرایی وجود دارد.

پاسخی برای سؤال دوم

با توجه به مباحثی که در پاسخ سؤال اول ذکر شد، اقتصاد اسلامی به عنوان مجموعه‌ای از معارف اقتصادی (مجموعهٔ از نظریه‌ها)، به طور منطقی قابل تکوین و تکامل است، و ماهیت جوهری آن بر اساس حفظ و تداوم ارتباط انسان با خدا تعریف می‌شود. معارف اقتصاد اسلامی با توجه به جوهرهٔ اصلی آن، «هدفمدار»(Goal-Oriented) است. الگوی ایده‌آل اقتصاد اسلامی، بر پایهٔ موازین و اصول ثابت شریعت اسلام در زمینهٔ امور اقتصادی تنظیم می‌شود. این مجموعه معارف بنا به تعریف و براساس ماهیت آن، جهتدار و هدفدار است. علم اقتصاد متعارف به بررسی رفتار افرادی می‌پردازد که براساس مکتب اومانیسم، هم خود علت فاعلی و هم علت غایی رفتار خود می‌باشند. در حالی که اقتصاد اسلامی، به بررسی رفتار کسانی می‌پردازد که فعالیتهای اقتصادی و تصمیمات خود را بر مبنا و محور شریعت الهی، و در جهت تحقق اهداف مورد نظر شریعت اسلام تنظیم می‌کنند:«انا الله و انا الیه راجعون».

بنابر آنچه گذشت، اقتصاد اسلامی به عنوان مجموعه‌ای از نظریه‌های معتبر، در محورهای ذیل قابل تعمیم و گسترش است. براساس آن، نظریه‌های اقتصاد اسلامی نیز از ویژگیهای و ساختار متفاوتی برخوردار خواهند شد.

الف- نظریه‌های نشان دهندهٔ وضعیت مطلوب اقتصاد در جامعه اسلامی

این نظریه‌ها، برای تبیین و توضیح وضعیت مطلوب اقتصاد اسلامی طراحی می‌شوند. بدیهی است کر تعیین وضعیت مطلوب و ترسیم الگوی ایده‌آل، نظریه پرداز در مقام تبیین وضعیت موجود و واقعی اقتصاد نیست، بلکه دغدغهٔ اصلی او طراحی الگویی است که بر پایه اصول و چارچوب ثابت شریعت و گرایشهای اکثری آن – و به عبارت دیگر، براساس مکتب اقتصاد اسلامی – تنظیم شده است، و در نتیجهٔ استقرار آن اصول و گرایشهای اکثری در رفتار جامعه، اهداف اقتصاد اسلامی قابل دستیابی خواهد بود.

مجموعهٔ فرضیه‌هایی که به این منظور تهیه می‌شوند، همگی از ویژگی نقد پذیری و ابطال‌پذیری باشند، برخوردارند، اگر چه فروض یا اصولی که از شریعت گرفته شده‌اند، قطعی و ابطال ناپذیر باشند، زیرا همواره این امکان وجود دارد که نظریه پرداز دیگری با استفاده از

ترکیب دیگری از اصول و گرایشهای اکثری مکتب اقتصاد اسلامی، الگوی دیگری را طراحی کند که از درجهٔ تبیین و اقناع بیشتری برخوردار است.

وظیفه اصلی اقتصاددان اسلامی در این مرحله اثبات سازگاری اجزای سیستمی مکتب اقتصادی اسلامی است و با طراحی یک الگوی نظری و مدل انتزاعی براساس این مکتب نشان می‌دهد که با نهادینه گردیدن اصول و روابط اسلامی در جامعه اهداف اقتصاد اسلامی قابل حصول است. به عنوان مثال چنانچه روابط مالی براساس الگوی مشارکت تنظیم شود تعادل اقتصادی همراه با توزیع مطلوب درآمد در جامعه شکل خواهد گرفت.

ب: نظریه‌های تبیین کنندهٔ وضعیت موجود در اقتصاد جامعهٔ اسلامی

موضوع بررسی این نظریه‌ها، داده‌ها و پدیده‌های عینی اقتصادی است. نظریه‌پرداز در این مقام، هدفش کشف روابط علی و معلولی در میان پدیده‌ها و وقایع اقتصادی است. علاوه بر این، نظریه‌پرداز به بررسی میزان تأثیر عوامل گوناگون، در شکل گیری پدیده‌های اقتصادی می‌پردازد. البته، اقتصاددان اسلامی در این مقام با توجه به شناختی که از الگوی ایده‌آل اقتصاد اسلامی دارد، در عین حال به میزان و نحوه تأثیر تعالیم و ارزشهای اسلامی در این زمینه نیز توجه می‌کند. برد نهایی این نظریه‌ها، شناسایی نقاط تعادلی وقایع اقتصادی است.

این نظریه‌ها، شباهت زیادی به نظریه‌های علم اقتصاد مرسوم دارند.

ج: نظریه‌های تغییر دهندهٔ روند متغیرهای اقتصادی در جهت موقعیت مطلوب

ساختار نظریه‌های اقتصاد اسلامی و جوهرهٔ آنها، به نحوی است که علاوه بر اینکه درصدد تبیین روابط علت و معلولی می‌باشند، برای تغییر روند و مسیر متغیرهای اقتصادی در جهت وضعیت مطلوب نیز راهنماییهای مفیدی ارائه می‌کنند. اهداف اقتصاد اسلامی، براساس موقعیت مطلوب متغیرهای اقتصادی در حالت ایده‌آل تعیین می‌شوند، به همین جهت، اهداف نهایی و دراز مدت-الگوهای اقتصاد اسلامی، به صورت برونزا تعیین می‌شوند و نظام اقتصادی اسلامی، برای تحقق و عملی ساختن این اهداف در جامعه، شکل می‌گیرد. تعالیم اسلامی، امکان حرکت از قوه به فعل را فراهم می‌سازند. اسلام دین اعتلا، رشد و ارتقای کیفی است. اقتصاد اسلامی نه تنها وضع مطلوب را ترسیم می‌کند و الگوهای تغییر را نشان می‌دهد، در عین حال به برخی

الگوهای عملی اسلامی در دوران تمدن اسلام نیز استناد می‌کنند تا انسانها به آن الگوها یا اسوه‌ها توجه کنند و اقتدا نمایند. این الگوها به افراد ایده‌آل نظیر: انبیا، امامان، صدیقان و شهدا منحصر نمی‌گردد، بلکه تمدن اسلامی الگوهای ویژه‌ای از نهادهای نظام اقتصادی اسلامی نظیر: نهاد وقف، قرض الحسنه، بازار اسلامی، شیوهٔ صرافی و نظام کشاورزی را عملاً تجربه کرده است، و از این طریق راههای نیل به وضعیت ایده‌آل را نشان داده است.

این نوع از نظریه‌ها، در مجموع نظریه‌هایی برای تبیین الگوی نظری نظام اقتصادی اسلامی تلقی می‌شوند.

البته باید به این نکته مهم توجه داشت که ارائه هرگونه راهکار عملی جهت تغییر وضعیت اقتصادی نمی‌تواند بدون توجه به قانونمندیهای ثابت اقتصادی ـ موضوع اصلی علم اقتصاد ـ طرح شود و هر نوع راه‌حلی که این موارد را نادیده بگیرد محکوم به شکست است.

دلالت ضمنی این بحث آن است که قانونمندیهای طبیعی اقتصاد در همه جوامع صادقند و این قسمت از معارف اقتصادی جزء ثابت و مشترک همه مطالعات اقتصادی را تشکیل می‌دهد.

هر یک از نظریه‌های سه‌گانه فوق به طور ذاتی از ویژگی نقدپذیری و ابطال پذیری برخوردارند. هر صاحب نظر اقتصادی که به جوهره، اصول و اهداف اقتصادی اشراف داشته باشد، می‌تواند در هر یک از حوزه‌های اقتصاد اسلامی که ذکر شد، نظریه‌پردازی کند. چنانچه نظریه‌های او از اصول و معیارهای متعارف روش شناسی پیروی کند و بر خلاف اصول و چارچوب ثابت شریعت نباشد، این نظریه‌ها معتبر تلقی می‌شوند.

مسئله یا معضل اصلی علم اقتصاد اسلامی

از آنجا که رفتارهای اقتصادی همواره در بستر فلسفه و جهان بینی حاکم بر هر جامعه شکل می‌گیرند و پدیده‌های اقتصادی را به وجود می‌آورند، رسالت اصلی اقتصاددانان اسلامی ارائهٔ *الگوی تغییر* است . الگوی تغییر در صورت اجرا، می‌تواند موجب تغییر روند حرکت پدیده‌ها و رفتارهای اقتصادی به سمت «وضعیت مطلوب» شود.

اقتصاددانان اسلامی با الهام از مکتب اقتصاد اسلامی، و شناسایی مبانی ایدئولوژیک و مبانی نهادی نظام اقتصادی اسلامی در هر مقطع زمانی و توجه به قانونمندیهای ثابت اقتصادی، به طراحی نظریه‌هایی می‌پردازند که امکان تغییر حرکت متغیرهای واقعی اقتصاد را به سمت نقطهٔ مطلوب فراهم سازد. تغییر روند متغیرهای اقتصادی، زمانی میسر است که نظریه‌پرداز اقتصاد

اسلامی بر اساس اطلاعـی کـه از مـیزان و نحـوهٔ تـأثیر عوامـل مختلـف در تکویـن پدیده‌هـا و رفتارهای اقتصادی دارد، سیاست یا مجموعه سیاستهایی را مطرح سازد که تقویـت یـا تضعیـف یک یا چند عامل، مسیر حرکت متغیرهـا را تغیـیر دهـد. بنـابراین، سیاسـتگذاری اقتصـادی در اقتصاد اسلامی، واقع بینانه است و بر اساس شناخت دقیق وضعیت موجـود، توجـه بـه انعطـاف پذیری پدیده‌ها و رفتارهای اقتصادی از تصمیمات و عملکرد عوامل یا کـارگـزاران اقتصـادی در جامعه شکل می‌گیرد

علت اصلی موفق نبودن علم اقتصاد اسلامی در ایران

علت اصلی کارا نبودن علم اقتصاد به طور کلی، و علم اقتصـاد اسـلامی بـه طـور خـاص، در جامعهٔ اسلامی ایران، به این واقعیت برمی‌گردد که هنوز برای حل مسئلهٔ اصلی اقتصاد اسـلامی در کشور، زمینه و فضای مساعد فراهم نیست. از یک طرف، دستاوردهای علم اقتصاد مرسوم بـه جهت اینکه این بررسیها عموماً در جوامع مبتنی بر جـهان بینـی مـادی صـورت گرفتـه اسـت، همواره در جوامع مذهبی صادق نیست، لذا، علمای اقتصاد شایسته است بـه مـاهیت جـداگانـهٔ پدیده‌های اقتصادی در ایران، به عنوان یک پدیدهٔ اجتماعی توجه لازم را داشته باشند . از طرف دیگر، بدون طرح جدی مسائل اجتماعی اقتصاد و نهادینه شـدن اخـلاق علمـی، تحقـق اهـداف متعالی مکتب اقتصادی اسلام میسر نیست. از یک سو، علمای اسلامی از ترویج فلسفهٔ حاکم بـر علم اقتصاد متداول به عنوان یک علم اجتماعی نگرانند و به الگوهـای برخاسـته از آن اعتمـادی ندارند. و از دیگر سو، علمای اقتصاد در شناسایی دقیق ابعاد مسائل اجتماعی اقتصـاد در جامعـه ما و ارائهٔ الگوهای مناسب جهت نیل به اهـداف مکتـب اقتصـادی اسـلام، دقـت و تـأمل کـافی نکرده‌اند. از همه مهمتر، به جهت تفکیک نشدن چارچوبهای ثابت مکتب اقتصادی اسلام در هر یک از ابعاد اجتماعی (چارچوبهای نهادی نظریه‌ها)، این خطر همواره برای عالم اقتصادی وجـود دارد که از خطوط قرمز شریعت اسلام بگذرد؛ که نتیجهٔ آن، انحراف از مبانی مکتبی است.

راهکار

راهکار اصلی برای نجات علم اقتصاد، به عنوان یک علم اجتماعی، از بحران هویت در جامعهٔ اسلامی ایران به طور عام، و علم اقتصاد اسلامی به طور خاص، این است که حوزهٔ مکتب (مبانی

ثابت اسلامی در تبیین وضعیت ایده‌آل اقتصاد اسلامی) از حوزهٔ نظام سازی (راهکارهای عملی جهت نیل به اهداف مکتب) تفکیک شود. گزاره‌های مکتبی اقتصاد اسلامی کاملاً وابسته به شریعت اسلام می‌باشند، و بدون تأیید متخصص علوم دینی در این حوزه، معتبر و قابل استناد نیستند. اما گزاره‌ها و نظریه‌های حوزهٔ نظری نظام اقتصادی اسلامی، از چنین ویژگی برخوردار نیستند. در حوزهٔ نظام سازی با توجه به واقعیت پدیده‌های اجتماعی اقتصاد، راهکارهای لازم برای نیل به اهداف برگرفته از مکتب اقتصادی اسلام طراحی و پیشنهاد می‌شوند. نظریه‌های مربوط به این حوزه، از نوع نظریه‌های سوم(ج) می‌باشند. این نظریه‌ها، ابداعی و اختراعی‌اند. به همین جهت ، آنها خطاپذیر و نقد پذیر خواهند بود. البته، از این جهت هیچ نگرانی وجود ندارد؛ چرا که همین امر، موجب علمی بودن این نظریه‌ها می‌گردد. ابطال نظریه‌های ضعیف، موجب رشد و تکامل این نظریه‌ها خواهد شد. لذا، لازم است در فضای آزاد علمی، نقد و داوری شوند.

مطلب فوق، به این معنا نیست که اسلام در حوزهٔ نظام سازی، راهکارهایی ارائه نکرده است و فقط بایستی در حوزهٔ مکتب منحصر گردد. هر اسلام شناسی که اندک اطلاعی از تاریخ تمدن اسلامی دارد، می‌تواند انواع نظامهای اقتصادی در تمدن اسلامی – نظیر بازارهای اسلامی - را به عنوان نمونه‌هایی از نظامهای موفق اسلامی ذکر کند. بدیهی است، شریعت اسلام دین جامعی است، که در همهٔ ابعاد می‌توان از آن بهره گرفت. اما نکتهٔ اصلی در این است که روش شناسی نظام سازی با روش شناسی مکتب متفاوت است. اجرای برنامه‌های متعالی اسلام در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی، بدون شناخت دقیق ابعاد و ماهیت پدیده‌های اجتماعی و قانونمندی آنها میسر نیست. به عنوان مثال، تحقق اهداف اقتصاد اسلامی، مستلزم داشتن اقتصاد سالم است. اقتصاد سالم به تعبیر شهید مرتضی مطهری (ره)، اقتصادی است که در آن امکان تولید و افزایش ثروت وجود دارد. به عبارت دیگر، بدون شناخت روابط علت و معلولی در حوزهٔ اقتصاد نظری و حرکت در مسیر آن روابط، امکان افزایش رفاه عمومی و تحقق عدالت اقتصادی وجود ندارد.

یکی از ارکان اصلی قضایا و گزاره‌های علمی، معقول بودن و همه فهم بودن آن گزاره‌هاست. به همین جهت، آنچه از مکتب به عنوان وضعیت ایده‌آل به حوزهٔ نظام سازی وارد می‌شود، لازم است این ویژگی مهم را داشته باشد. از این رو، هر یک از جهت گیریها و گرایشهای کلی مکتبی که در مباحث علمی حوزهٔ نظام سازی وارد می‌شوند، لازم است به صورت گزاره‌های معقول و

قابل فهم تبدیل شوند تا امکان ارزیابی و داوری فراهم شود. مثال ذیل، این بحث را روشن می‌سازد.

عملی ساختن اهداف متعالی مکتب اقتصادی اسلام در جامعه، مستلزم آن است که این اهداف، به صورت شاخصها و معیارهای کمی تعریف شوند. از این رو، هدف مهمی نظیر عدالت اقتصادی در حوزهٔ نظام اقتصادی تا زمانی که به صورت شاخص کمی و معقول تعریف نشود، از منظر نظریه‌پرداز این حوزه بی‌معنا و مبهم است. اما اگر به صورت یک شاخص کمی و معقول نظیر: «عدم جبران کاهش ارزش پول» یا «تقارب گروههای درآمدی جامعه» تعریف شود، همگان آن را می‌فهمند. لذا، امکان برنامه‌ریزی اقتصادی بر اساس این معیار، وجود دارد. همچنین، همه می‌توانند درخصوص میزان موفقیت یک نظام اسلامی، داوری کنند.

نکتهٔ آخر در حوزهٔ نظام سازی در جامعهٔ اسلامی ایران، تفکیک حوزهٔ تصمیم گیری اجرایی از حوزهٔ نظریه‌پردازی است. بدیهی است انتخاب هر یک از الگوهای تغییر که به وسیلهٔ نظریه‌پردازان اقتصادی پیشنهاد می‌شود، به نظام تصمیم گیری کلان جامعه مربوط است و براساس توابع رجحان اجتماعی، گزینش می‌شوند. در حال حاضر، در رأس نظام تصمیم‌گیری کلان ما، ولی فقیه قرار دارد. آن مقام از بین راهکارهای مختلف پیشنهاد شده، آن را که اسلامی‌تر است و اثر بیشتری در تحقق اهداف شریعت اسلامی در آن زمینه دارد، انتخاب می‌کند.

یادداشت

۱. عبارتهای وصفی یا خبری، قابل تصدیق و تکذیب هستند. به همین جهت، از ابتدا از این لحاظ که مطابق با واقع باشند یا نه، احتمال صدق و کذب دربارهٔ آنها وجود دارد. اما عبارتهای ارزشی، به واقعیتی اشاره نمی‌کنند، بلکه حاکی از رجحان هستند و قابل صدق و کذب نیستند. ولی با توجه به ارزشهایی که ما قبول داریم، قابل پذیرش یا رد می‌باشند. به عنوان مثال، گزارهٔ: «زیادی باران باعث محصول می‌گردد»، گزاره‌ای وصفی و گزارهٔ: «راستگویی واجب و لازم است»، گزاره‌ای ارزشی است.

۲. این دسته‌بندی از سوی محمد انس الزرقا صورت گرفته است. ر.ک: (خورشید، ۱۳۷۴، فصل اول، صص ۲۱ -۲۲).

کتابنامه

۱. أنس الزرقا، محمد، « تحقیق اسلامیه علم الاقتصاد: المفهوم والمنهج»، مجله *جامعة الملک عبدالعزیز*، مجلد۲، ۱۴۱۰ ق/ ۱۹۹۰م

۲. برت، آرتور، *مبادی ما بعد الطبیعی علوم نوین*، ترجمه: عبدالکریم سروش، چ۲، ۱۳۷۴

۳. خورشید، احمد، *مطالعاتی در اقتصاد اسلامی*، ترجمه: محمد جواد مهدوی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چ۱، ۱۳۷۴

۴. دفتر همکاری حوزه دانشگاه، *مبانی اقتصاد اسلامی*، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۱

۵. رابینسون، جون، *فلسفهٔ اقتصادی* ترجمه: بایزید مردوخی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۱

۶. راین، آلن، *فلسفهٔ علوم اجتماعی*، ترجمه: عبدالکریم سروش، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷

۷. صانع‌پور، مریم، *نقدی بر معرفت شناسی اومانیستی*، انتشارات کانون اندیشهٔ نسل جوان، ۱۳۷۸

۸. عیوضلو، حسین، *مبانی نظری و فلسفی اقتصاد اسلامی* (جزوهٔ درسی)، ویرایش دوم، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۸

۹. همو، *مجموعه مباحث میزگردهای تخصصی پیرامون فلسفهٔ اقتصاد اسلامی*، مؤسسهٔ تحقیقات پولی و بانکی، ۱۳۷۸

۱۰. همو« مفاهیم اقتصاد اسلامی: اقتصاد پایدار»، *مجله تازه‌های اقتصاد*، شماره ۷۹، ۱۳۷۸

۱۱. گلاس، ج.س، و جانسون، *علم اقتصاد: پیشرفت، رکود و انحطاط*، ترجمه: محسن رنانی، اصفهان: انتشارات فلاحت ایران، ۱۳۷۳

۱۲. گلدمن ، لوسین، *فلسفه و علم انسانی*، ترجمه: حسین اسدپور پیرانفر، تهران: انتشارات جاویدان،۱۳۵۷

13.Harsanayi,John-c., «Value Judgements",*The new palgrave*, volume 4, Macmillan, 1987

14.Hindess, Barry, *Philosophy and Methodology in The Social Seiences*, Great Britain: Harvester press, 1977

15.Klappholz, Kurt, " Economics & Ethical Neutrality", *The Encyclopedia of philosophy*, paul Edwards(Editor in chief), Macmillan inc, volume2, 1967

16.Machlup, Fritz, *Methodology of Economics and The Social Sciences*, new york: Academic press, 1978

17.Nath, S.C. , A *perspective of welfare Economics*, London: Macmillan, The Anchor press LTD., 1973

18.Ibid, A *Reappraisal of Welfare Economics*, university of warwick, Great Britain; Routledge & Kegan paul, 1976